

نقد حجت الاسلام سید حمید طباطبایی به مقاله «جمهوری خطای ترکیب» نوشته محسن رنایی

سخنی با استاد رنایی

«خطای ترکیب» یا «ترکیب خطا».

اندیشمند معاصر جناب آقای دکتر محسن رنایی، اخیراً در یادداشتی نسبتاً طولانی، ریشه همه مشکلات کشور را، به قول خودشان، در «خطای ترکیبی» برشمرده اند و می نویسند: «آیت الله خمینی در دهم اسفند ۱۳۵۷ در مدرسه فیضیه فرمود «ما، هم دنیا را آباد می‌کنیم و هم آخرت را...»، برای من بیست سال طول کشید تا متوجه شوم این جمله حاصل یک استدلال منطقی همراه با «خطای ترکیب» است و ... من امروز تمام بحران‌های موجود کشورمان را حاصل همین «خطای ترکیب» می‌دانم نقطه آغازین رسوخ خطای ترکیب در نظام تدبیر پس از انقلاب، همین تصور امکان ترکیب موفق «جمهوری» و «اسلامی» است که در قانون اساسی منعکس شده است.»

ایشان در ادامه مقاله، ابتدا توضیح می‌دهد که چگونه به وجود این خطا در رفتارهای اجتماعی پی برده است (که البته ربطی به سخن ما ندارد) و در ادامه، برای اینکه تعریفی از «خطای ترکیب» ارائه دهد، به مثال‌های متعدد روی می‌آورد. اما بدون ارائه تعریف دقیق، تنها همان چند مثال را برای آشنایی مخاطبانش کافی تلقی می‌کند، و سپس به نتیجه خود، که همان مدعایی است که در ابتدای سخن به آن اشاره کرده، می‌رسد.

درباره نوشته ایشان نکاتی گفتنی است. اما قبل از ورود به بحث لازم است تا اجمالاً اشاره کنیم که از نظر من، سخن ایشان از چهار اشکال بزرگ رنج می‌برد:

اول: قیاس باطل و بی دلیل مسائل علوم متفاوت (تمثیل غیر حجت)

دوم: استفاده و استنتاج یک قاعده کلی از چند مورد و مثال جزئی (استقراء غیر حجت)

سوم: عدم تطبیق قاعده بر مثال‌ها (عدم کبرویت)

و چهارم: خلط میان تفاوت برنامه‌ها و روش‌ها با ارزش‌ها و اصول

.....

اما تفصیل مطلب:

یک) از مجموع مثال های ایشان می توان چنین برداشت کرد که تعریف رنانی از «خطای ترکیب» چنین است:

«آنچه برای وصول به صلاح فرد برنامه محسوب می شود، برای وصول به صلاح جمعی برنامه نیست»

وی برای این مدعا، به تفاوت های اقتصاد خرد و اقتصاد کلان توجه می دهد و می نویسد: «مثال مرسوم آن در اقتصاد، «معمای خست» است. وقتی یک نفر در ابتدای سال تصمیم بگیرد تا پایان سال کمتر از سال قبل خرج کند، در پایان سال او ثروتمندتر از پارسال خواهد بود. ولی اگر همه مردم یک جامعه در ابتدای یک سال تصمیم بگیرند تا پایان سال کمتر از سال قبل خرج کنند در پایان سال آن جامعه فقیرتر از پارسال خواهد بود.»

دو) اولین سوال از ایشان آن است که آیا این قاعده (که در اقتصاد مطرح شده) دارای کلیت در همه امور اقتصادی است و یا تنها در برخی مسائل و موضوعات اقتصادی صحیح است؟ ایشان به هیچ عنوان این پرسش را مطرح نمی کند، ولی بعید است که این قاعده را از چنان شمولی برخوردار ببیند که بخواهد در تمام ارزش ها و برنامه ها و سیاست ها و روش ها و ساختارهای اقتصادی آن را جاری بداند. مثلاً آیا نسبت بین اشتغال و فقر در مقیاس ملی با نسبت همین دو در مقیاس خانواده برعکس و یا حداقل متفاوت است؟ و آیا «افزایش درآمد از راه بالابردن بهره وری» در مقیاس ملی و مقیاس فردی مختل است؟ روشن است که اگر فرضاً بپذیریم که یک قاعده تنها در محدوده چند مسئله جاری است (که اصطلاحاً آن را موجه جزئی می نامیم) نمی توانیم آن را به همه مسائل تسری دهیم و برای استقرار محتاج ارائه مصادیق مشابه و غیر مشابه هستیم.

سه) سوال دیگر از ایشان آن است که چرا یک قاعده (که در علم اقتصاد غیر کلی و غیر شامل است) را از علم اقتصاد به علوم دیگر تسری داده اند؟ و چگونه به راحتی آن را در سیاست و فرهنگ حاکم کرده اند؟ و چگونه آن را به علوم دیگر تسری داده اند؟ این تسری (که آن را تمثیل می نامند) یک مغالطه آشکار است. چراکه هر علم علاوه بر اینکه دارای روش تحقیق خاص به خود است، از حجت ها و مقدمات خاص خود بهره می گیرد (و اصطلاحاً مبادی تصوری و تصدیقیه متفاوتی دارد).

ممکن است ایشان جواب دهند که «دلیل جریان قاعده در سایر موارد، آن نیست که این قاعده در علم اقتصاد ثابت است بلکه جریان این قاعده در هر علم دلیل خاص خود را دارد.» در این صورت باید گفت که در نوشته ایشان، هیچ استدلالی برای جریان قاعده در حوزه سیاست و فرهنگ، ارائه

نشده است. و روشن است که چند مثال (که به شدت مصداقیت آنها برای قاعده مخدوش است) را نمی توان استدلال دانست.

چهار) به احتمال بسیار جناب آقای رنانی خواهند گفت که نوشته شان اصلاً در مقام بیان ادله نبوده و صرفاً مدعای ایشان را بازگو و تشریح کرده است. در این صورت باید گفت «آوردن مثال های متعدد» برای جا انداختن مدعا، نوعی مغالطه، و در بهترین حالت نوعی جدل است، که از ساحت عالمان باید به دور باشد. ضمن آنکه مثال های ایشان (چنانکه خواهیم گفت) نیز بسیار مخدوش است.

پنج) برای اینکه روشن کنیم که چرا مثال های ایشان را مخدوش می دانیم، مناسب است آنها را مرور کنیم:

پنج-یک) مثال اول: دموکراسی:

ایشان می نویسند: «در علوم سیاسی نیز بحث «تناقض رأی» که در انتخابات وجود دارد یکی از موارد خطای ترکیب است. ... یعنی در رأی گیری برای یک موضوع اگر همه رأی دهندگان عاقل باشند و صمیمانه هم رأی بدهند، باز هیچ تضمینی نیست که نتیجه رأی گیری به نفع همه جامعه باشد. چون اگر افراد واقعاً هم بر اساس ترجیحات و اولویت های خود رأی داده باشند، هیچ تضمینی نیست که تصمیم برآمده از انتخابات، منافع عمومی و جمعی آنان را تأمین کند. به همین سبب در قضیه تناقض رأی مطرح می شود که مردم دموکرات باید یک دیکتاتور موقت را (به نام رئیس جمهور) انتخاب کنند تا او به جای آنها مصالح جمعی را تشخیص دهد و تصمیم بگیرد. در دموکراسی های واقعی هم دوره انتخاب یک دیکتاتور موقت، محدود است و هم نظام انتخابات، حزبی است تا یک دیکتاتور موقت نتواند خلاف وعده ها و توافقات و قواعد عمل کند.»

اینکه این سخن چه مقدار با اندیشه مردمسالاری و نظریات دیگر جناب رنانی تطابق دارد را به خوانندگان وامی گذارم و تنها از ایشان سوال می کنم که :

اولاً اگر جمع نظرات همه رأی دهندگان درست و صائب نیست و باید به سراغ دیکتاتور مصلح رفت، از کجا معلوم که آن دیکتاتور مصلح (حتی اگر دوره اش محدود باشد) نظرش درست و صائب است؟ آیا آن حاکم معصوم است؟ ممکن است ایشان وجود نهادهای نظارتی را برای جلوگیری از اشتباه مطرح کنند. در این صورت باید گفت که پس بالاخره نظر جمع ملاک تشخیص قرار گرفته است و به همین جهت ملاکی برای نظارت یافت شده است.

و ثانیاً چرا به جای تعیین یک نفر به سراغ چند نفر نرویم و یا چندین نفر (نظام پارلمانی)؟

و ثالثاً چه کسی گفته که انتخاب رییس جمهور در نظام های دموکراسی به خاطر همین علتی است که آقای رنانی می گوید؟ از کجا معلوم وجود فرایند تعیین حاکم به این جهت نبوده باشد (که اتفاقاً چنین است) که امکان تصمیم گیری در همه مسائل توسط همه فراهم نیست (و یا در کوتاه مدت فراهم نیست).

رابعا با کدام پشتوانه علمی ایشان مدعی شده اند که فرایند تصمیم گیری در - مثلاً-مکزیک و آرژانتین و پاکستان (با آنچه ایشان دیکتاتوری موقت می خواند) از چنین فرآیندی در انگلستان (با نظام پارلمانی) بهتر بوده است؟ و یا چرا نتیجه «نظام دیکتاتور دائمی در چین» از «نظام پارلمانی در هند» بدتر است؟ به نظر می رسد جناب رنانی مسئله را خیلی ساده گرفته اند.

پنج-دو) ایشان در مثالی دیگر می نویسند: « سال ها پیش از جنگ های داخلی سوریه، اگر از مسلمانانی که امروز عضو القاعده یا داعش هستند می پرسیدند که شما حاضرید مسلمانان دیگر را قتل عام کنید، زنده بسوزانید یا گردن بزنید، بی گمان پاسخ منفی بود؛ ولی همان ها وقتی هویت جمعی یافتند و در بستر کنش جمعی (به مثابه رأی دهی جمعی) قرار گرفتند دست به قتل عام مسلمانان دیگر زدند»

این هم از عجیب ترین استدلال های ایشان است. چرا که اولاً واقعا آیا داعش بر اساس یک فرایند دموکراتیک سر بر آورده است؟ اینکه یک گروه با هزاران عضو یک راه را بخواهد برود، با آنکه مردم یک کشور چیزی را بخواهند متفاوت نیست؟ یعنی واقعا اکثریت مردم موصل و حلب موافق رفتار داعش بوده اند؟

و ثانياً چه کسی می گوید که رفتار رییس داعش از رفتار مجموع آنها، از خشونت کمتری بهره می برد.

و ثالثاً باید به ایشان یادآور شد که اتفاقاً عملکرد داعش معلول خروج از خرد جمعی و حاکمیت رفتار خلافت گونه بوده است که بدون توجه به نظر امت فقط و فقط به حکم خلیفه تن می دهد.

پنج-سه) ایشان در ادامه مثالی دیگر می زنند و می نویسند: «مثلاً سیاست خودکفایی کشاورزی که در سه دهه گذشته از سوی مقامات عالی نظام در دستور کار قرار گرفته است و به طور جدی توسط همه دولت های پس از جنگ دنبال شده است، سیاستی برآمده از خطای ترکیب است. ممکن است خودکفایی یک فرد یا یک خانواده به قدرتمند شدن و استقلال آن خانواده بینجامد اما خودکفایی در سطح ملی به تخریب منابع طبیعی آن ملت می انجامد که نتیجه آن در ایران نابودی ذخایر زیرزمینی آب کشور بوده است. »

در این باره باید گفت که :

اولا اگر در خانواده هم عوارضی مثل محیط زیست مطرح باشد، در آنجا هم باید از استقلال دست کشید (مثلا تصور کنید اگر یک خانواده بخواد به دنبال خودکفایی برود باید از تحصیل باز بماند. طبیعی است که در چنین موقعیتی باید سراغ مصلحت اهم رفت)

و ثانيا این مثال به هیچ نوع در خدمت برهان ایشان نیست. چراکه ایشان در این مثال پذیرفته اند که خودکفایی، «قدرت آفرین» است، و هم در سطح ملی و هم در سطح فردی چنین است، ولی در مواردی برای خودکفایی به وجود ضررهایی قائل هستند. پس قبول دارند که اگر ما در نفت و گاز از دیگران بی نیاز هستیم، این قدرت ملی ماست و اگر آمریکا در گندم بی نیاز است این قدرت آنهاست. ولی به علل زیست محیطی گاهی این مهم ضرری بیش از نفع دارد.

پنج-چهار) جناب رنانی در ادامه به اهل فرهنگ و جامعه مهندسان اشاره می کند و عنان «خطای ترکیب» را به رفتار روحانیون و مهندسان می کشاند و می نویسد: «دستگاه فکری حوزوی که مختص عرصه رفتار فردی مؤمنان بود... را به عرصه سیاست -که حوزه رفتار هویت‌های جمعی است- آوردند و بنابراین نظام تدبیر را گرفتار خطای ترکیب سیستماتیک کردند. و البته مهندسان (که آنان نیز موضوع تخصص‌شان حوزه‌های خرد، جزئی و فردی است) از این خطای ترکیب روحانیان خیلی سوءاستفاده کردند و روحانیان را به‌غایت فریب دادند»

در اینباره هم نمی توان از آنچه در مبادی این استدلال واقع شده و آدرس غلطی که داده شده است، چشم پوشید. چراکه اولاً چه کسی گفته است که فقه مربوط به روابط فردی مومنان است؟ توجه کنید که من بر دکترا رنانی خرده نمی گیرم که چرا بر فقه و فقها ایراد می گیرند و اشکال می کنند. روشن است که این حق ایشان است. بلکه اشکال من به این مدعای کلی و غیر مستدل ایشان است که این تعریف از فقه را کجا یافته اید؟ چرا به ابواب تجارات و امر به معروف و شهادات و دیات و قصاص و جهاد و... بی توجه بودید؟ آیا یک فقیه و اسلام شناس، مطابق فهم ایشان فقه را تعریف کرده است؟

ثانیا بر فرض که اکنون کشور گرفتار مشکلات لاینحل است، اما ایشان از کجا فهمیده اند که این ناشی از اشتباه ترکیبی است؟ چرا آن را در اثر عملکرد اشتباه مجریان نمی دانند؟ آیا ترکیه که گرفتار مشکلات عمیق است هم گرفتار خطای ترکیبی است؟ و آیا لبنان و هر کشور دیگر هم که همین مشکل را دارد همین مشکل را دارد؟

شش) البته منصفانه باید بگویم یک نکته در کلام ایشان قابل تأمل و تا حدودی پذیرفته شده است. و آن اینکه ایشان مدعی است:

«هر فرد تحت تأثیر جمع رفتاری متفاوت و متغایر با رفتار فردی دارد» و لذا می تواند بگوید «وظایف انسان به عنوان یک فرد» در مواردی (دقت کنید که می گویم تنها در مواردی) با

وظایف «انسان در جمع» متفاوت است و لذا برنامه ای که برای این فرد واحد می نویسد، باید با توجه به شرایط مختلف (حضور منفرد یا حضور در جمع) ، متفاوت باشد. «

اما این چه ربطی به مدعای ایشان دارد؟ دقت کنید ، مدعای ایشان تنها این نیست که یک برنامه ، که برای یک «انسان به صورت فردی» خوب است ، برای «همان انسان در جمع» خوب نیست . بلکه ایشان علاوه بر برنامه این سخن را در «ارزش ها» هم ساری می داند و وقتی از «نفی پیوند دین و سیاست» سخن می گوید و فقه را مربوط به رابطه انسان با خدا معرفی می کند ، در حقیقت مدعی شده است که «ارزش های فردی با ارزش های جمعی متفاوت است و ارزش های دین برای «انسان فردی» خوب و برای «انسان در جمع» بد است. «

پس گویی رنانی با اثبات «لزوم تفاوت در برنامه ها» ، می خواهد «تفاوت ارزش ها» را نتیجه بگیرد و چنین بگوید: «در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ، آنچه در مقیاس فردی ارزش است ، در مقیاس ملی و جمعی ارزش نیست و آنچه برای وصول به ارزش های فردی برنامه محسوب می شود، در مقیاس ملی و برای وصول به ارزش های ملی برنامه نیست» در حالیکه این استدلال در نهایت ضعف است.

اگر در انتساب این مطلب به جناب رنانی تردید دارید کافی است به این جمله ابتدایی ایشان توجه کنید: «وقتی آیت الله خمینی در دهم اسفند ۱۳۵۷ در مدرسه فیضیه فرمود «ما، هم دنیا را آباد می کنیم و هم آخرت را...» ، برای من نوجوان سیزده ساله ای که در یک خانواده مذهبی بالیده بودم خیلی خوشایند بود برای من بیست سال طول کشید تا متوجه شوم این جمله حاصل یک استدلال منطقی همراه با «خطای ترکیب» است ... من امروز تمام بحران های موجود کشورمان را حاصل همین «خطای ترکیب» می دانم که از آن زمان تاکنون در تمام ارکان نظام تصمیم گیری جمهوری اسلامی به صورت عمیقی جریان دارد. نقطه آغازین رسوخ خطای ترکیب در نظام تدبیر پس از انقلاب، همین تصور امکان ترکیب موفق «جمهوری» و «اسلامی» است که در قانون اساسی منعکس شده است. «

بر خواننده روشن است که ایشان ارزشی را با عنوان «آبادی دنیا و آخرت» برای «انسان در جمع» نمی پذیرد و گویا انسان فردی را تنها داری این هدف بر می شمارد. اما آیا ما با دو انسان مواجه هستیم؟ و آیا «انسان در جمع» غیر از «انسان فردی» است؟ و آیا ارزش هایی همچون عدالت و آزادی و برابری و معنویت و استقلال و وفای به عهد و سعادت معنوی ، در حق «انسان در جمع» معنا و ندارد و تنها برای انسان فردی ارزش محسوب می شود؟ و آیا انسان با شخصیت حقوقی اش ، ملزم به رعایت ارزش های اخلاقی اش نیست؟ و آنگاه ، این انسان چگونه باید در رفتارش عمل کند و به کدام ارزش باید تن دهد؟

هفت) پس اگر بخواهیم جمله درست دکتر رنانی را به طور صحیح بازگو کنیم ، باید چنین نتیجه بگیریم که «برای وصول به ارزش های متعالی همانند عدالت و معنویت و ... برنامه ای که برای «فرد در جامعه» ارائه می شود، ممکن است (تأکید می کنم ممکن است) همانند برنامه ای نباشد که برای «او در حال انفراد» ارائه شده است»

ولی این سخن نه تنها مغایر کلام امام نیست بلکه این دقیقاً «سخن امام خمینی» در لزوم پیدایش «فقه حکومتی و نقش زمان و مکان در اجتهاد» است. پس بی راهه نرفته ایم اگر بگوییم دکتر رنانی با «ترکیب خطای خود در نارضایتی موجود» خواننده را دچار اشتباه مضاعف کرده است.

اما اگر دکتر رنانی می گفت که « امام خمینی گفتند که می خواهند دنیا و آخرت را با هم بسازد. و ما باید بدانیم که «ساختن دنیا و آخرت برای یک فرد» ممکن است ، برنامه ای غیر از «ساختن دنیا و آخرت برای جمع» داشته باشد. « ، این سخن صحیح بود. البته آنگاه باید رنانی ادامه می داد: « و همین تفاوت روش ها ، مورد نظر امام خمینی هم بوده است. و امام یک گام از این مطلب فراتر هم رفته اند ، و علاوه بر این گفته اند برنامه هایی که در قرن های قبل برای جامعه مطرح بوده، امروز باید عوض شود. «

پس هم برنامه «فرد در جمع» با برنامه «فرد جدای از جمع» تفاوت دارد (فقه حکومتی) و هم برنامه قرن های قبل « فرد در جمع» با برنامه قرن حاضر او متفاوت است. (نقش زمان و مکان در اجتهاد). و این همه در حالی است که ارزش واحدی بر همه برنامه ها حکم فرماست و آن «ساخت توأمان دنیا و آخرت» است.

داستان این سخن بسیار است. شاید در آینده باز هم نوشتیم.

سید حمید طباطبایی